

«روشنفکران» کمپرادور

در آغوش دشمنان مردم زحمتکش ایران و جهان [۱]

خسرو شاکری- زند

در طول بیش از پنجاه سال دیکتاتوری غالباً شدید و به ندرت خفیف، رواج روح نوکرمایی و خودفروشی، به درجه ای که در هیچ دوره ای از تاریخ میهن ما سابقه نداشته است، و به موازات آن، تخریب مبانی گرانبها و شریف مشروطیت جوان ولی پر نفس ایران، منشاء فساد ژرفی شدند - فساد ژرفی که، بخصوص، با گسترش درآمد نفت، دامنه ی آن به انحطاط سیاسی و فرهنگی خیره کننده ای در جامعه ی دیپلم گرفته ها، و بعضاً حتی فاقدان دیپلم تحصیلی، کشیده شد - انحطاطی که یکی از علل عدم پیدایش مجموعه ای از عناصر مسؤول برای تشکل نیرویی اصیل برای جانشینی فساد و انحطاط گسترده تر نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کنونی است، اما چنین فساد و انحطاطی از مسؤولیت های فردی قربانیان آن، که آن ها را در منش و اعمال نفرت انگیز خود متجلی می سازند، سرمویی نمی کاهد.

این تنها خرد و ارزش های انسانی و اخلاقی (human and ethical values/valeurs humaines) نیستند که چشم و گوش بیراهه روان را می گشایند، بل بحران ها و طوفان ها نیز در این جهت نقشی بس عظیم بازی می کنند. هنوز بشریت باید راهی بس طولانی را بپیماید تا بتواند آموزش های خود را در این زمینه درونی کند. شوربختانه، تاریخ نشان داده است که در پنجاه سال اخیر، به دلایل بسیار، ولی مهمتر از همه به دلیل شکست شوروی در نبرد سرد و فروریختن توازن بین المللی، بسیاری از کسانی که، نه بخاطر ارزش های والای انسانی - دست آوردهای بیش از شش هزار سال تاریخ بشریت - بل از روی شهوت جاه ستانی جوانی، و نادانی ناشی از آن، به سوی جنبش های دادخواهانه ی نسل های اخیر روی آورده بودند، فرصت را در بحران فروریزی توازن بین المللی و همچنین شکست انقلاب ایران، غنیمت شمردند، و بر آن چنگ زدند و از هول حلیم به آغوش دشمنان مردمان زحمتکش جهان پیوسته اند.

روشن است که این عناصر از دو سه نسل اخیر ایران نخستین کسانی نبوده اند که در این دام مهلک افتاده اند. هم تاریخ جهان و هم تاریخ ایران از نمونه هایی از این بی خردی ها و پشت پا زدن به ارزش های انسانی پُر است. شگفت انگیز تنها این نیست که شاهد یک چنین تغییر های غیرمنتظره بوده ایم، بل این است که چنین رفتارهای ابن الوقتانه ای غیر منتظره می نمایند، با اینکه تجربه های تاریخی هم می بایستی به ما آموخته باشند که، به هنگام بحران، باید در انتظار چنین تلفاتی بود. ضربه ی روانی بر ملا شدن سرشت ابن الوقتانه ی آن کسان در این تغییر خود یکی از موانع کاربست توانایی در تحلیل چنین پدیده ای بوده است - ضربه ی روانی، نه تنها بخاطر غیر مترقبه بودن رویداد، که همچنین به دلیل دخالت احساسات شخصی ای که بین ابن الوقتان امروز و یاران دیروزی شان وجود داشته بود، یا وجود داشته است، که موضعگیری خردمندانه و غیر احساسی را در این موارد نزد برخی یا غیر ممکن یا بسیار کند می سازد.

از آنجا که تاریخ مسیری جبری ندارد، می توان تصور کرد - و حتی قلم توانایی می تواند موضوع آن را به نمایشنامه ای بکشد - که اگر انقلاب ایران، نه به دست ملایان، که، مثلاً، به وارونه، به چنگ مائوئیست-استالینیست ها افتاده بود، و بحران عدم توازن بین المللی هم روی نداده بود، ایران همان مسیری را می پیمود که آلبانی، رومانی، و غیره پیموده بودند. در چنان صورتی، همان کسانی که

امروز با پشت کردن به ارزش های والای انسانی خود را در خدمت دشمنان مردم زحمتکش ایران و ستمکشان جهان قرار می دهند - و دیروز، با تفسیری واژگونه از همان ارزش ها، خود را مدافعان سینه چاک زحمتکشان معرفی می کردند - به برییا (Beriya) ها، چائوچسکوها یا باقراف های ایرانی بدل می شدند. تصور این امر دور نیست، چه ما در تجربه حزب توده دیدیم که چه تعدادی از عناصر تندرو آن حزب، از رده های بالایی سازمانی، هنگامی که دست یابی به قدرت از طریق توفیق شوروی در ایران میسر نمی نمود، بار و بندیل بسته و به کاروان شاه پیوستند، و برخی از آنان به وزارت هم رسیدند. همین تجربه را نیز در افرادی چون کوروش لاشایی و پرویز نیکخواه مشاهده کردیم. اگر شوروی در ایران توفیق یافته بود، دستیاران توده ای نزدیک به اسدالله علم، یا برخی از روزنامه نگاران توده ای، که در دشنامگویی به مصدق در روزنامه های حزب توده گوی رقابت را از مزدوران اینتلجنس سرویس و سیا ربوده بودند، مسلماً به چائوچسکوها و برییا های دیگری بدل می شدند. تصور این امر برای برخی، که هنوز در بند احساسات، فارغ از منش و تفکر خردمندانه، هستند میسر نیست که، اگر «چپ»، روسی یا چینی، به قدرت رسیده بود، بعضی از دوستانشان، که بخاطر جاه ستانی های فردی به پیوندهای اخلاقی و ارزش های انسانی اونیورسلی پشت پا زده اند، نه تنها با مردم عادی، که حتی با رفقای خود همان می کردند که استالین، باقراف ها و برییا ها با مارکسیست های روسی و اروپایی و حتی رفقای لنین کردند.

آیا چند دهه پیش کسی تصور می توانست کرد، مثلاً، شخصی که به عنوان کادر مخفی یک سازمان مدعی «انقلاب» مائوئیستی تا حد مشاور دست اول وزیر فرهنگ شاه بالا رفته بود روزگاری با سازمان امنیت همکاری کند و سپس در خدمت نئوکان ها و مرتجعترین و نادان ترین رئیس جمهور آمریکا قرار گیرد؟ البته، اینکه این خواست به «ارتقاء» اولیه به دستور سازمانی بود، یا ناشی از عشق و علاقه ی خود وی به قدرت - عشقی که وی بعد ها هم به جاه و بدنامی نشان داد - بر ما روشن نیست. آشکار این است که وی، پس از یک کشیده، یا حتی به قولی بدون آن، نه تنها هرچه می دانست تحویل ساواک داد، بل همچنین به وسیله ای برای تبلیغات ننگین ساواک در روزنامه های مطیع آن سازمان هولناک و جزوه های چند زبانی آن تشکیلات مخوف علیه اپوزیسیون دادخواه و حامی حقوق بشر - یعنی، کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایران - بدل شد. وی، ظرف چند ماه، پس از یک دادگاه نمایشی، گریبان خود را رها ساخت - درست هنگامی که رفقای دیروزی اش به ضرب مسلسل های ساواک در خون می غلتیدند یا زیر شکنجه های مهیب جان می دادند. همچنین وی سپس به سمت «مشاور» شخصی بی شعورترین، منفورترین، و دروغگوترین، رئیس جمهور آمریکا «ارتقاء یافت» و با وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آن کشور مراوده داشته است [2] اگر کسی چهل سال پیش چنین تصویری را در مورد این مائوئیست به ذهن خود راه داده بود، در بهترین حالت به دیوانه ای بیش تشبیه نمی شد؟

در تابستان 2006، مهمترین مجله ی سیاست خارجی آمریکا (Foreign Policy, July-August)
 2006) در مقدمه بر مصاحبه ای با این «روشنفکر» کمپرادور در باره ی وی چنین نوشت:

{مذاکره با تهران

کمتر کسی در باره ی [دولت] تهران بیش از پناهنده ی ایرانی [کذا، آمریکایی ایرانی تبار] عباس میلانی، [یکی از سه] مدیر پروژه ی دموکراسی ایران مؤسسه ی هوور (Hoover Institution)، مطلع است [!] در ماه های اخیر، میلانی اطلاعات دقیقی پیرامون اوضاع ایران در اختیار پرزیدنت بوش و دیگر مسؤولان عالی رتبه ی آمریکا قرار داده است. [مجله ی] سیاست خارجی (Foreign Policy) در باره ی نحوه ی حل معمای ایران با وی گفتگو کرده است ... {

[July-August 2006

همین نکته را مک فال هم تأیید می کند:

پیش از این، ما [پروژه دموکراسی برای ایران] تماس بیشتری با دولت بوش داشتیم. بویژه پس از پیروزی بوش در دور دوم انتخابات و پیش از پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات، یک دوره‌ای بود که نظرات ما درون دولت در بالاترین رده‌ها، حتی تا سطح ریاست جمهوری، مورد بحث قرار می‌گرفت. این تغییر جدید و بنیادی در سیاست‌گذاری که ما آن را ویرای تغییر تدریجی (beyond incrementalism) می‌نامیم مورد بحث قرار می‌گرفت. و چون محافظه‌کارانی بودند که از آن حمایت نمی‌کردند و بحثی جدی درون دولت در جریان بود. [3]

این را هم بیفزاییم که، بنابر گزارش واشنگتن پست در 22 آوریل 2006، «جمعه شب بوش به دانشگاه استنفورد سفر کرد و در آنجا به طور خصوصی با اعضای لیبرترین (Libertarian) مؤسسه ی هورور برای مذاکره برای جنگ [با ایران] دیدار کرد. او روز [بعد] خود را با شامی با که جورج شولتس، یکی از همکاران هورور و وزیر پیشین خارجه، برای او ترتیب داده بود به پایان رساند.» [4]

شگفت‌انگیز است که عباس میلانی در مصاحبه ای با نشنال پابلیک رادیو (National Public Radio) [5] در مورد هفتاد و پنج میلیون دلاری که به تقاضای گاندالیسا رایس (C. Rice) در سنای آمریکا برای کمک به «اپوزیسیون» و برنامه های تبلیغاتی رادیویی تصویب شد، اعلام داشت: «پروژه دموکراسی ایران یک سینت هم از آن وجه را دریافت نکرده است.» همین ادعا را، با ظرافت بیشتری همکار او مایکل مک فال اظهار داشته است:

ما هیچ بودجه‌دولتی دریافت نمی‌کنیم، هرگز. حتی یک ریال. دولت آمریکا بارها از ما خواسته که پول آنها را قبول کنیم؛ از ما خواسته‌اند که برای بودجه‌ای که دارند درخواست بدهیم و ما هرگز اینکار را نکرده‌ایم، به خاطر رعایت اصول. نگرش شخصی من این است که دریافت پول دولتی تغییری در حاصل پژوهش ما نمی‌دهد، ولی به خاطر درک بهتری که عباس از مسائل درون ایران و جامعه ایرانی ساکن آمریکا دارد، همیشه با گرفتن پول از دولت آمریکا مخالفت کرده است. صددرصد بودجه ما از طریق بنیادها و افراد تامین می‌شود، همانطور که بودجه بیشتر اتاق فکرها [مخازن فکر] (think tanks) نیز تامین می‌شود. بودجه ما نزدیک نیم میلیون دلار در سال است. ارقام بودجه ما در دسترس آگاهی عموم است و مشاهده آن بر راحتی امکان‌پذیر است. [6]

پرسشی که در نتیجه ی این ادعاها طرح می‌شوند این است که بودجه ی این پروژه از کجا تأمین می‌شود؟ چه منبعی بودجه ی کنفرانس دو روزه ی مؤسسه ی هورور، به ریاست جورج شولتس، وزیر خارجه ی دولت ریگان، در باره ی وضعیت ایران را، که با همکاری و کوشش لری دایموند (Larry Diamond) و مایکل مک فال [7] (M. McFaul) برگزار شد و در آن تعدادی اصلاح طلب از ایران و تعدادی «متخصص» از دیگر کشورها شرکت جستند، تأمین کرد؟ این بودجه های پروژه ی «دموکراسی ایران» در مؤسسه ی هورور، از منابع مالی شرکت های عظیم استعماری، چون شرکت نفتی اِکسان (Exxon)، تأمین می‌شوند یا از بودجه های سرّی؟ چه خوب است که همان شفافیتی که در مورد بودجه ی هفتاد و پنج میلیونی خواسته شده است در مورد همین پروژه هم مطالبه شود!

تازه، فرض را بر این بگذاریم که هیچ بودجه ی دولتی برای این پروژه در اختیار هورور گذاشته نمی‌شود و بودجه ی آن، چنانکه در تارنمای هورور آمده است، از طریق کمک های مالی شرکت‌های بزرگ چون اکسان و امثالهم تأمین می‌شود. پس پرسیدنی است که چنین شرکت های چند ملیتی، که کشورهای چینی را چابیده اند و می‌چاپند، چه نفعی در پیشرفت دموکراسی در ایران دارند؟ آیا همین شرکت ها نبودند که دموکراسی نوپای ایران را در 1332/1953، نه بخاطر خطر کمونیسم، که پرچم خود کرده بودند، بل برای ادامه ی چپاول نفت ایران سرنگون ساختند؟ آیا ماهیت سرمایه داری و امپریالیسم تغییر کرده است و گریه عابد شده است؟ مسلماً جواب منفی است. و ما خواهیم دید که، اگر

دولت جدید آمریکا با حکومت اسلامی کنار آید، در همه ی این پروژه ها تخته خواهند شد، و سیاهی بر ذغال خواهد ماند.

پروفسور حمید دباشی، استاد کرسی هاگوپ کورکیان (Hagop Kevorkian) مطالعات ایرانی در دانشگاه کلمبیا در باره ی «روشنفکران» کمپرادور، که به گفته ی او افتخار عضویت در «فوج های شرقی هنرمندان نئوکان های آمریکایی» را دارند، از جمله می نویسد:

یک دسته از ایرانیان مهاجر وامانده اکنون به واشنگتن هجوم آورده اند و در سرسراهای هتل ها و دفتر های وزارت خارجه و کاخ سفید نقش های رقت انگیز و موجب پردرآمد را در خدمت تغییر رژیم در ایران می جویند، [اما] کاری نمی کنند جز به هدر دادن پول های مالیاتی ما [آمریکایی ها] و ثبت نام های دون خویش در تاریخ ملتی آسیب دیده. اکنون تاریخ نام های شرم آور آنان را ثبت می کند و در زمان مناسب به ایشان خواهد پرداخت: عباس میلانی، محسن سازگارا، امیر طاهری، آذر نفیسی، رامین احمدی، رویا حکاکیان، و در کنار آنان مثنی [دیگر] از افراد سزاوار سرزنش.

پروفسور دباشی می افزاید:

... کسانی چون آذر نفیسی فعالانه به دنبال این خواست از دولت آمریکا بوده اند که در درون کمربند شهر واشنگتن به آن «تغییر رژیم» گفته می شود، و اکنون گزارش هایی می رسد که کسانی از قماش او، از عباس میلانی و محسن سازگارا گرفته تا امیر طاهری، رامین احمدی، و رویا حکاکیان در واقع در رفت و آمد به واشنگتن هستند و از کاخ سفید و وزارت خارجه دیدن می کنند، و تنها خدا می داند که چه در هایی را الیوت آبرامز (Elliot Abrams) نئوکان به روی آنان می گشایند. ...

اینجاست که کسانی چون آذر نفیسی و اخیراً عباس میلانی به درد می خورند، کسانی با اعتبارنامه ی فاضلانه ی ناچیزی، یا [حتی] بدون آن، و در عین حال با اشتیاقی فراوان برای خوش آمد استخدام کنندگان شان، و لذا نزدیکی آذر نفیسی به پال ولفوویتس (Paul Wolfowitz) - [راهی] که میلانی یک نفره پیمود و خود را به پرزیدنت بوش نزدیک ساخت. (این دو مدت هاست که با هم رقابت دارند. چنانکه خاخام های قدیمی می گفتند، رقابت بین فضلا ایشان را خردمند تر می سازد، [اما] رقابت بین نئوکان ها آنان را رقت انگیز تر می سازد.

پروفسور دباشی همچنین به این وجه جدید استفاده از دانش توجه می دهد:

نکته ی من اینجا این است که تشکیل مخازن فکر و پدید آمدن پروژه های جدیدی برای مؤسساتی ... چون مؤسسه ی هوور (Hoover Institution) و (SAIS[8]) [دانشکده ی مطالعات عالی بین المللی]، محل هایی که آذر نفیسی و عباس میلانی در آن ها خدمت می کنند، همزمان می شوند با این دوره ی اخیر خصوصی سازی تولید دانش، یا آنچه پروفسور لیوتار (Lyotard) «مرگ پروفسور» نامید. وظیفه ی اصلی این روشنفکران کمپرادور این است که بسته ای از دانش را در باره ی نقاط دچار آشوب بسازند، تأمین کنند، پخش نمایند، آگهی کنند، و بفروشند، به نحوی که هم پروژه ی غارتگرانه ی امپریال استخدام کنندگان شان را مشروع جلوه دهند و هم موجب خود را توجیه کنند..

در مورد میلانی این را هم که اعطا کننده ی «کرسی ایرانشناسی» اش در دانشگاه استانفورد گفته است بیفزاییم. سرمایه دار ایرانی حمید مقدم، که با بودجه ی خود یک کرسی «ایرانشناسی» به نام خود و همسرش برای عباس میلانی در دانشگاه استانفورد/مؤسسه ی هوور ایجاد کرده است، در مصاحبه ای در باره ی «پروژه ی دموکراسی ایران» چنین گفته است:

ما امیدواریم [بدین وسیله] نفوذی [در دستگاه پرزیدنت بوش] داشته باشیم. بالأخره، گاندی [گاندولیسای رایس] از این مزرعه [Hoover Institution] برخاسته است.» «آنچه عباس میلانی به آن به عنوان "مهر محافظه کاران" مورد نظر دارد، برآستی، در دولت بوش حق دخول قابل ملاحظه ای فراهم آورده است.» ... «در آغاز پائیز، عباس میلانی با چند تن از مقامات وزارت خارجه ی آمریکا و شورای امنیت آمریکا ملاقات خصوصی داشت. میلانی به خود چون فردی عملگرا می نگرد.» [9]

این هم پارادوکسال (بر خلاف-آمد-عادت) است که در کشوری که حاکمانش شعار های ضدآمریکایی در حد هیستری سر می دهند، افزون بر دعوت از مک فال به تهران، از چنین کسی هم، که وردست دو متخصص بنام آمریکایی در مسئله ی براندازی «مخملین» است، مداوماً در مطبوعات همچون «روشنفکر برجسته» سخن می رود و نظراتش به وسعت پخش می شوند! بویژه هنگامی که، برخلاف سران حکومت اسلامی، میلانی و دستیار پیشین اش، نه تنها پیرامون جنایات و نسل کشی دولت اسرائیل در مناطق فلسطینی، که حتی در باره ی تجاوزات اسرائیل به حقوق بشر در آنجا سکوت اختیار کرده اند! [10]

آیا کسی می تواندست چهل سال پیش تصور کند کسی که خود را به یکه تاز جنبش خارج از کشور بدل کرده بود و - برغم همه ی درایتی که در کار اپوزیسیون موجود بود - خود را به «دوست صمیمی» قذافی، البکر، و صدام حسین بدل ساخته بود، سنگ رهایی ایران را به سینه می کوبید، و قصد داشت «هرچه زودتر به روی قبر شاه پایکوبی» کند (!)، روزگاری در خدمت پسر همان دیکتاتور و اربابان کودتاجی آن پادشاه قرار گیرد وبدون کوچکترین آزومی از بهره برداری های گذشته ی خود در همکاری با امثال صدام و قذافی در تلویزیون استادان امروزی خود باز هم بهره برداری کند؟ اگر کسی آن روز می خواست این هیولای جاه ستانی، ابن الوقتی، و شهرت طلبی را مهار کند - کما اینکه چنین کوششی هم شد - چه به روزش که نمی آوردند و چه ها نمی کردند تا مجبور به سکوتش کنند!

آیا در بیست و دوم بهمن 1357 کسی تصور می توانست کرد که، مثلاً، «پایه گذار سپاه پاسداران»، [11] با همه ی آنچه به اسم آن سازمان طی یک ربع قرن اخیر نوشته شده است، روزگاری بورسیه و همکار «بخش ایران» [12] مؤسسه ی صهیونیستی «آمریکن فری انترپرایز اینستیتوت» [13] و «مؤسسه ی واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک» (WINEP) شود و مورد حمایت یکی از سردمداران لابی صهیونیسم قرار گیرد؟ [14] اگر در آن روز کسی چنین «اتهامی» را به یکی از «دانشجویان پیرو خط امام» زده بود، آیا سرب داغ به گلوی اش فرو نمی کردند؟

آیا در آستانه ی انقلاب کسی تصور می کرد که روزنامه نگاری که تمام و کمال در اختیار دستگاه پهلوی و خدمتگزار وفادار آن بود، یکشبه جامه گرداند و به خدمت حاکمان فردای انقلاب در آید، اما زمانی بعد، باز با جامه گردانی، در کنار برخی دیگر از قربانیان همان رژیمی، به خودشیرینی برای یک وزیر فاشیست پیشین شاه بیردازد؟

آیا کسی تصور می توانست کرد که روزی شخصی، با پرچم پیکار در دست، در جلسه ای در برلن پیرامون بحث دموکراسی در ایران، با شرکت حسن نزیه، چون یک شاگرد نُئور و نُخس دبیرستانی، از موضعی «مارکسیستی-لنینستی»، برای «تحقیر» سخنران در پشت سر وی به دلک باز پیروزاد، و روزگاری هم سخنگوی رادیو فردا [15] یا مسؤل آن دستگاه شود واز آن طریق دموکراسی را به ایرانیان بشارت دهد؟ آیا باز کسی تصور می توانست کرد که «رفیق» دیگری از همین دسته، که با مشتی شعار بار آمده بود و فهمی از مارکسیسم نداشت، روزگار دیگری از سکوی ارتجاع آرمان سوسیالیسم را به سخره گیرد، و چون متخصص نئولیبرالیسم به خود ببالد و تفاخر کند؟

آیا کسی فکر می کرد که «روشنفکری» که خود را «مترقی، سوسیالیست، پیرو خلیل ملکی، یاور مصطفی شجاعیان، مترجم آثار مترقی، و ...» معرفی می کرد به حضيض ذلت «وزارت» در خدمت

سازمان فاشیستی و پولیوتی مجاهدین سقوط کند؟ اگر کسی تصور چنین فکری را سی سال پیش به خود راه داده بود، تف و لعنت می شد - و برخی را هم به همین خاطر تف و لعنت کردند.

آیا، بالأخره، کسی فکر می کرد که همه ی این افراد ظاهراً ناهمگون روزی در یک صف خدمت کنند؟ و اکنون نمی شود تصور کرد که، اگر چنین کسانی به قدرت دست یابند، به برکت تغییری از نوع آن «دموکراسی» که امپریالیسم آمریکا برای مردم شیلی، یا اسرائیل برای مردم فلسطین، به ارمغان آوردند، باز همان نخواهند کرد که از فردای انقلاب 1357 با جوانی نابخردانه و جاه ستانانه ی خود کردند، و دیگر بار، با اقداماتی چون گروگان گیری ابلهانه شان، سرنوشت ملتی را به نحوی جبران ناپذیر دگرگون سازند؟ تا کی باید مردم ایران خسارت سنگین این نادانی های جوانی، جاه ستانی ها، و ابن الوقتی را با پوست و گوشت خود بپردازند؟

چرا ما شاهد چنین پدیده ای از جهالت و رذالت سیاسی هستیم؟ آیا این امر از این رو نیست که برخی از آنانی که وارد این گود سخت سهمگین مبارزه ی آزادیخواهی و دادخواهی می شوند - که طبیعتاً تحمل شدائدش تا پایان آسان نیست - فرصت طلبانه با هوی و هوس کسب قدرت، شهوت جاه، و عشق به شهرت وارد این میدان می شوند و با کسب قدرت در این سمت یا سمت دیگری از آن خارج می شوند؟

می بینیم که تاریخ پر از رنگ و نیرنگ است. پس همانا پایبندی به ارزش های والای انسانی و خردورزی (Rationality/Rationalité) است که می تواند ما را از خطر مهلک در غلتیدن به دامن دشمنان بشریت در امان نگهدارد؛ این پایبندی و سرسختی در آن از ضروریات ورود به گود سهمگین آزادیخواهی و دادخواهی و انکشاف ارزش ها طی آن مبارزه ی دردمندانه است، چنانکه پاسداری از این ارزش ها و ایستادگی در برابر تجاوز به آن ها در هر دقیقه از مبارزه لازم می آید. نباید گذاشت که اخلاق و ارزش های انسانی با ضد آن ها خلط و مشتبه شوند، و خطوطی که آنها را از هم متمایز می کند مخدوش گردند؛ در غیر این صورت، فساد کامل اجتماعی در چنین بُرهه ای رشد و نمو گسترده تری می کند و سایه ی شوم خود را بر همه جا می افکند.

تردید کمی می توان داشت که، با بحران عمومی کنونی سرمایه داری، که اکنون همه ی کشورها را فراگرفته است و حتی، برغم «سوسیالیستی و ملی کردن» برخی بانک ها در این دوران اخیر، «طرح های» ناظر بر «مقرراتی» کردن سرمایه داری، و کمک های مالی هنگفت به شرکت های بزرگ، روز به روز عمیق تر می شود، کوچکترین امیدی به باز شدن افق اقتصاد جهانی باشد. با اینهمه، بی خیالی ما ایرانیان نسبت به اوضاع جهان آن چنان است که، در حالی که از مدت ها پیش از اعلام رسمی بحران عمومی سرمایه داری، یعنی از زمان تشکیل جنبش «دیگر- جهانی»، «Altermondialiste)، و بویژه در ماه های اخیر، اشتیاق جوانان اروپایی به قرائت یا بازخوانی آثار مارکس هر روز زیادتر می شود، «انقلابیون» ایرانی تبار آنیران هر روز در گل و لای سرمایه داری و لجنزار بی اخلاقی های آن در می غلتند. اینان که حتی در روزگار انقلابی گری شان علاقه ای به آثار مارکس برای فهم مسائل اجتماعی نشان نمی دادند و با کتاب سرخ کوچولو خود را ارضاء می ساختند، امروز، از یک سو، در لباس «تئوریسین» های ارتجاع عصر پهلوی عرض اندام می کنند، و با استفاده از دستگاه های تبلیغاتی جهان استعماری دست آوردهای نهضت ملی استقلال طلبانه و دادخواهانه ملت ایران را به بهانه «نونگاری» تاریخ به باد حمله و تحقیر می گیرند؛ و از دیگر سوی، اگر کسی به ایشان کوچکترین انتقادی کند و بگوید بالای چشمان شان ابروست، به دادگاه شکایت می برند تا «معصومیت» خود را نسبت به ادعای «مفتری» ثابت کنند. تازه به این هم رضایت نمی دهند؛ از رادیو و تلویزیون های سیا [16] و دیگر امپریالیستی سخن پراکنی می کنند و رفقای مائوئیست خود را به لجن پراکنی علیه مبارزانی می کشانند که صداقت شان در مبارزه و کوشندگی شان در خردورزی آشکار است؛ گوئی با طعن، و حمله ی سیاسی، و به دادگاه کشاندن این مبارزان می توانند «مفتربانی» را که به «نوامیس سیاسی آنان تجاوز کرده اند» تأدیب کنند!

اگر کس یا کسانی برای مؤسسه ای کار کرده باشند، که بودجه اش بعضاً از طرف شرکت های بزرگ استعماری، چون:

Boeing-McDonnell Foundation; Chrysler Corporation Fund; Exxon) Educational Foundation; Ford Motor Company Fund; General Motors Company & Morgan Charitable Trust; Merrill Lynch Foundation; J.P [Fund; Rockwell International Corporation][17 Gamble & Foundation; Procter

تأمین شده باشد، [18] و با کمک چنین بودجه هایی، برای دفاع و ستایش از سیاستمداران مرتجع، متقلب، فاسد، دزد اموال عمومی در زمان وزارت و صدارت شان ترهاتی به نام کتاب سر هم کنند؛ اگر کس یا کسانی، با به هم بافتن آسمان و ریسمان، از یک نوکر چاپلوس و کارگزار بریتانیا، آمریکا، شوروی، و حتی داوطلب مزدوری برای ژاپن استعمار گر و آلمان نازی – همان کسی که رهبران فدائیان اسلام را، که در روز روشن احمد کسروی را در برابر چشمان مردم در دادگستری به قتل رسانده بودند، بر خلاف اصل قانون اساسی دایر بر تفکیک قوا، از زندان آزاد کرد – به بزرگداشتی تصنعی و سراپا مغالطه از او پرداخته باشند؛ و باز اگر چنین کسانی، بجای این «ممدوح» یا آن «مراد» مصلحتی خود، رهبر جنبش ملی ایران، و سمبل مبارزات ضد امپریالیستی در جهان مستعمره، را، بدون کوچکترین آزمی، به «کرنش» در برابر سازمان تروریستی فدائیان اسلام متهم سازند؛ آنگاه آیا سزاوار نیست که مورد انتقاد، طعن، و حمله ی سیاسی حق طلبانه قرار گیرند و افشا شوند؟

آیا نباید کس یا کسانی با عنوان های قلبی «دکتر»، از نوعی که کردان داشت، با اشاعه ی جعلیات تاریخی – بدون کوچکترین آزمی در بی اعتنا به همه اسناد تاریخی علنی شده و گفته ها و پوزش های علنی و مکرر مسؤولان دولت های کودتاچی 28 مرداد – خود را در جامه ی «دانشمند» و «مورخ» عرضه کنند، تا نهضت ملی ایران را که، برغم شکست اش به نیروی سازمان های سیا و اینتلجنس سرویس، استعمار نو را در جهان مستعمره بی آبرو و افشا کرد و سرمشق دیگر ملت های مستعمره قرار گرفت، و همچنین رهبر آن را بکوبند چون «روشنفکران» کمپرادور افشا کرد؟

بر همین نسق و منطق، آیا نباید از چنین کسانی انتظار داشت که، از روی نادانی، یا مردردنی، به دادگاهی شکایت برآید و تقلاً نمایند «ناموس سیاسی» خود را برای چند هزار یورو باز خردند؟ [19] تا آنکه سرانجام - برغم اینکه برنده یا بازنده ی شکایت به دادگاه باشند - دود بی آبرویی بیشتری در چشمانشان فرو رود و دید محدود آنان را به نابینایی ابدی بدل سازد؟ - همان دود بی آبرویی که، البته، در چشم حامیان هوچی قلمزن و پشت پرده شان، از قماش روزی نامه نگاران دست راستی و ضد نهضت ملی دوران مصدق، هم خواهد رفت.

نگونبختی این کسان تنها از گونه ای نیست که حسن تقی زاده بدان دچار آمد، زیرا کسی که در صدر مشروطیت با ایجاد مجلس سنا مخالفت ورزیده بود و پس از کودتای پانزدهم بهمن 1327 دربار شاه، به سمت نخستین رئیس مجلس سنا منصوب شد، دست کم، پیش از فرو ریختن ارتجاعی که به آن پیوسته بود از قید حیاتی بدنام رها شد، بد نامی ای که از آن تقی زاده، یکی از رهبران جنبش بزرگ مشروطه، و امثال او بود. اما اینان، که در مبارزه و توانایی رهبری حتی به گرد پای تقی زاده هم نمی توانستند رسید، باید با بدنامی بس بزرگتری از آنچه تقی زاده بدان دچار آمده بود بقیه ی عمر خود را زایل کنند.

باید توجه داشت که، بویژه پس از شکست بوش در عراق و بدهی نجومی سرسام آوری که تجاوز به عراق برای آمریکا به ارث می گذارد، و با بحران کمرشکن سرمایه داری و بودجه ی کلانی که باید برای «نجات» سرمایه داری بر دوش مردم آمریکا تحمیل شود، رئیس دولت آینده ی آمریکا ناگزیر خواهد شد که بودجه های سخاوتمندانه را برای «اپوزیسیون» هایی از نوع ایرانی تباران انیرانی قطع کند - بودجه هایی که از طریق مصوبه هفتاد و پنج میلیون دلاری («Iran Freedom Support»)

Act)) و بودجه های مخفی سیا، به شکل حقوق رادیویی، بورس «تحقیق»، دستمزد نگارش کتاب های رنگارنگ ضد ملی، ضد میهنی و مدافع ارتجاع و کودتا، تارنما های پر زرق و برق اینترنتی، و ... در اختیار «اپوزیسیون» آمریکا پرست ایرانی تبار قرار گرفته است. آنگاه خواهد بود که خدمتگزاران به دشمنان ایران، دشمنان آزادیخواهی و دادخواهی، به جای انتظار بیشتر در صفوف وزارت، سفارت، و وکالت، در اداره های بیکاری، کمک های اجتماعی، و... در کشور های محل اقامتشان دم خواهند گرفت - و اگر هنوز وجدانی در کار باشد - با عرق شرم بر پیشانی.

طی دیکتاتور ی طولانی غالباً شدید، و به ندرت خفیف، در سده ی اخیر، رواج روح نوکرمآبی و خودفروشی، به درجه ای رسید که در هیچ دوره ای از تاریخ میهن ما سابقه نداشته است، و به موازات آن، تخریب مبانی گرانبها و شریف مشروطیت جوان ولی پر نفس ایران، منشاء فساد ژرفی شدند - فساد ژرفی که، بخصوص، با گسترش درآمد نفت، دامنه ی آن به انحطاط سیاسی و فرهنگی خیره کننده ای در جامعه ی دیپلم گرفته ها، و بعضاً حتی فاقدان دیپلم تحصیلی، کشیده شد - انحطاطی که یکی از علل عدم پیدایش مجموعه ای از عناصر مسؤول برای تشکل نیرویی اصیل برای جانشینی فساد و انحطاط گسترده تر نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کنونی است، اما چنین فساد و انحطاطی از مسؤولیت های فردی قربانیان آن، که آن ها را در منش و اعمال نفرت انگیز خود متجلی می سازند، سرمویی نمی کاهد.

دست آخر، بایستی تأکید ورزید که وظیفه ی همه ی خواستاران راستین آزادی و دموکراسی است که نگذارند آهسته آهسته دیوار جدا کننده ی مواضع اصولی (پرنسیب ها)، که آرمان انقلاب بودند و مواضع غیر اصولی (ضد پرنسیب ها) گرگان زد و بندچی پنهان شده در پوست میش - همانند آنچه در حکومت اسلامی رخ داده است [20] - فروریزد، چه عاقبت چنین فرابندی ویرانی زمینه های دموکراسی است - نهادی که در درجه ی اول نیازمند اخلاق سیاسی، پاسخگویی به اعمال گذشته، و احساس مسؤولیت در برابر مردم به هنگام کشورداری و رهبری سازمان های سیاسی و مدنی است - موجب خواهد شد. بدون هر کدام از اینها سخن از دموکراسی جز پوچگویی و ژاژ خایی نیست.

نگاهی به زندگی سیاسی روزمره در جوامع غربی اهمیت این نکته را در فراسوی هر تردیدی برجسته می کند.

خسرو شاکری-زند، پاریس، 15 بهمن 1387

بعدالتحریر:

توضیحاتی پیرامون مؤسسه ی هوور

برخی از مسؤولان و مشاوران این سازمان عبارتند از:

Exxon Lee R. Raymond, Vice Chairman. The retired Chairman and CEO of) Mobil Corporation; Harvey Golub, the retired Chairman and CEO of the American Express Company; Lynne Cheney, wife of Vice President Dick former chairman of the National Endowment for the Humanities; Cheney and States Deputy Secretary of Defense Paul Wolfowitz; Milton Former United Ledeen; Ronald Reagan; Margaret Thatcher; Condoleezza Friedman; Michael Retired Army Gen. John P. Abizaid, former ;Rice; Donald Rumsfeld

in Iraq; George Shultz, Reagan's commander of the U.S. Central Command
(Gingrich Secretary of State; Right-wing Politician Newt

از جمله موضوع هایی مؤسسه ی هوور در دست مطالعه دارد یکی هم «ضرورت اصلاح دستگاه جاسوسی» ایالات متحده است. در نهم نوامبر 2006، پرزیدنت جرج بوش «نشان ملی [مطالعات] انسانی» [National Humanities Medal] را به مؤسسه ی هوور اعطا کرد. هوور نخستین «مخزن فکری» (Think tank) است که چنین نشانی را دریافت کرده است. (www.hoover.org)

مؤسسه ی هوور، که در باره ی مسائل داخلی آمریکا و مسائل بین المللی پروژه های تحقیقاتی دارد، در سال 2001 مود تفقد معاون رئیس جمهور آمریکا دیک چینی قرار گرفت. نامبرده در جلسه ی هیئت ناظران (Overseers) آن مؤسسه، خدمات آن دستگاه به دولت بوش را «ستود»: «ما آغاز خوبی را داشته ایم، و مهم است که ما از حمایت و دخالت مشتاقانه ی سازمان هایی چون مؤسسه ی هوور، که یکی از مخازن فکری پیشگام و منابع نظرات است، برخوردار شویم. دونالد رامزفلد (Donald Rumsfeld)، گاندولیسای رایس (C. Rice)، جان تیلور (John Taylor)، و بسیاری دیگر در انکشاف کارزار [انتخاباتی] و سیاست ما نقش کلیدی داشته اند. ما می خواهیم از شما برای آنچه برای ما انجام داده اید تشکر کنیم و از شما خواهش کنیم که بخشی از [گروه] بحث طی چند سال آینده باشید.» (<http://www.exxonsecrets.org/html/orgfactsheet.php?id=43>)

یادداشتی پیرامون بنیاد ملی برای دموکراسی/ب.م.د.

[National Endowment for Democracy/NED][21]

و اسامی برخی کسان و سازمان هایی که از این مؤسسه ی دولتی آمریکا در برابر خدمات وجوهی دریافت داشته اند

Foreign Affairs NED was established in 1983 by an act of congress. The House million for 31.3\$ Committee proposed legislation to provide initial funding of : NED as part of the State Department Authorization Act

ب.م.د. در سال 1983 با یک مصوبه ی کنگره آمریکا ایجاد گردید. کمیته ی امور بین المللی مجلس نمایندگان آمریکا لایحه ی بودجه ی آغازینی را برای ب.م.د. به مبلغ 31.3 میلیون دلار به عنوان بخشی از قانون اختیارات وزارت خارجه پیشنهاد کرد. بسیاری از صاحب نظران بر آن اند که این مؤسسه چیزی جز یک سازمان پیشخوان برای سیا نیست. به هر رو، صحت یا عدم صحت این امر تفاوتی نمی کند، چه بودجه ی هر دو مؤسسه را مجالس ایالات متحده برای این گونه مقاصد تخصیص می دهند.

given s online Democracy Projects Database it has'According to the NED : (funding the following groups for programs relating to Iran (1990-2005

بنابر مخزن داده های پروژه های دموکراسی ب.م.د. (N.E.D.)، این مؤسسه، طی سال های 2005-1990، بودجه های زیر را برای برنامه های مربوط به ایران تأمین کرد.

مرکز آمریکایی برای همبستگی کارگری بین المللی، 2005 (American Center for) International Labor Solidarity

آموزش مدنی و حقوق بشر، 2006 (and Human Rights Civic Education)
 مؤسسه ی بین المللی جمهوریخواهی، 2005 (International Republican Institute)
 مؤسسه ی امور بین المللی، 2005 (World Affairs Institute of)
 انجمن معلمان ایران [درخشش]، 1991-1994، 2001-2003 (Iran Teachers Association)
 بنیاد دموکراسی ایران، 1995-1996 (for Democracy in Iran Foundation)
 انجمن ملی ایرانیان آمریکایی، 2002-2006 (National Iranian American Council)
 شراکت آموزش زنان، 2003 (Partnership Women's Learning)
 بنیاد عبد الرحمان برومند، 2002-2006 (Abdorrahman Boroumand Foundation)
 مرکز بنگاه های تجاری خصوصی بین المللی، 2006، 2004، (Center for the International Private Enterprise)
 شراکت جهانی صداهای حیاتی، 2004، (Global Partnership Vital Voices)
 ایرانیانی که به عنوان محقق در ب. م. د (NED) خدمت کرده اند عبارتند از:

:Iranians who have served as fellows at NED include

Bashiriyeh, Ali Afshari, Akbar Mohammadi, Ramin Jahanbegloo, Hossein
 ,Haleh Esfandiari, Siamak Namazi, Ladan Boroumand

علی افشاری، اکبر محمدی، رامین جهانبگلو، حسین بشیریه، هاله اسفندیاری، سیامک نمازی، لادن
 برومند.

در سال 2002، زن فعال ایرانی مهر انگیز کار جایزه سالانه ی دموکراسی را از دست [همسر رئیس
 جمهور] لورا بوش دریافت داشت.

annual In 2002, Mehangiz Kar, an Iranian women activist received the
 .Democracy award from first lady, Laura Bush

نمی توان تردید داشت که پس از تصویب بودجه 75 میلیونی تعداد دریافت کنندگان بورس های
 «تحقیقاتی» افزایش یافته باشد.

یادداشتی پیرامون همکاری عباس میلانی و دستیار پیشین اش حمید شوکت

نام حمید شوکت در اینترنت در لیست کارمندان مؤسسه ی هوربرای سال 2004 به عنوان یکی از دستیاران تحقیقی ذکر شده است. [22] البته، وی خود در نامه ی گلّه آمیزش به عباس میلانی کارفرمای پیشین اش می آورد که او به مدت «نزدیک به سه سال» برای آن مؤسسه کار کرده بود، و می افزاید:

در پایان مدت قرارداد ده ماهه با دانشگاه، هنگامی که با آگاهی و موافقت تو، شرایط کاری نامساعدی را برای تمدید قراردادم اعلام نمودند، گفتم با این شرایط جدید مایل به ادامه کار در مؤسسه هورر نیستم. از آنچه پیش آمده بود ناراضی هم نبودم. فضای هورر، فضای خوشایندی برایم نبود و با حال و هوا و خلق و خوی من سازگاری نداشت. من مایل بودم چون گذشته، بدون آنکه به آن مؤسسه مربوط باشم کارم را در به پایان رساندن کتاب زندگی‌نامه‌ی شخصیت‌ها به سرانجام برسانم. [23] تأکید افزوده.

روشن است که، پس از اخراجش توسط میلانی – به دلیلی که ظاهراً بر خود او هم آشکار نیست (یا در نامه آشکار نمی کند) – او از استخدام در هورر اظهار ناخشنودی می کند، چه خود می داند که در دنیای آکادمیک آمریکا مؤسسه ی هورر بدنام است، چون نه فقط پایگاه ضد کمونیستی جنگ سرد بود، که همه ی کسانی که در اداره ی آن و تولیدات «محصولات فکری» دست راستی آن شرکت داشته اند از مرتجعترین حاکمان آمریکا بوده اند، که رامسفلد و جورج شولتس، و گلن کمپل (Glenn Campbell) از بدنامترین آنان اند. باید توجه کسانی را که آگاه نیستند – و نویسنده ی این سطور هم تا آغاز شکایت مؤلف شیفته ی قوام از منوچهر صالحی از آن ناآگاه بودم – به این موضوع جلب کرد که گلن کمپل که از سال 1960 به بعد، به مدت سی سال در رأس مؤسسه ی هورر قرار داشت، و آن مؤسسه افزایش نفوذش را مدیون اوست، پیش از آنکه به ریاست هورر برسد سال ها در مقام های مهم دولتی قرار داشت و با مدیران و دیگر مسئولان سیا در تماس بود. امکانات او و آشنائی هایش با محافل ارتجاعی آمریکا از زمان اشغال مقامات دولتی نقش مهمی در افزایش بودجه و نفوذ و بسط نقش هورر در سیاست آمریکا داشته است. بی سبب نبوده است که اغلب استادان علوم اجتماعی دانشگاه های آمریکا از گرفتن بورس یا هر نوع همکاری با آن مؤسسه گریزان بوده اند، حتی برخی از استادان دانشگاه استنفورد. تظاهرات آدواری دانشجویان استنفورد علیه وابستگی هورر به آن دانشگاه واقعیت بسیار شناخته شده ای است. در مورد آنچه به ایران مربوط می شود، باید افزود که بخش ایران در هورر در سال های پس از جنگ جهانی دوم توسط جورج لنچافسکی (G. Lenczowski) اداره می شد، که کتبی چند، از موضع استعماری آمریکا، در باره ی ایران منتشر کرده است. آخرین کتابی که وی برای تجلیل از رژیم پهلوی منتشر ساخت از چند سال پیش از سقوط رژیم سلطنتی تدارک دیده شده بود، اما، شوربختانه برای هورر، نشر آن زمانی صورت گرفت که از جلال پهلوی چیزی باقی نمانده بود و آن رژیم با خفت به زباله دان تاریخ پرتاب شده بود. گفتنی است که یکی از همکاران لنچافسکی پس از 28 مرداد سپهر ذبیح بود، که، مطابق گزارشات سفارت آمریکا در آرشیو کشوری ایالات متحده، در زمان روزنامه نگاری اش تا پیش از کودتا با آن سفارت رابطه ای پنهانی داشته بود، و کتاب مهم اش، که دانشگاه استنفورد منتشر ساخت، جنبش کمونیستی در ایران، [24] کتابی سطحی، غیر محققانه، و نوشته از موضعی آنتی-کمونیستی است، که تحت هدایت لنچافسکی تدوین شد. تصادفاً ذبیح هم سال ها در شبیه همان همان کالج کاتولیکی تدریس می کرد – دو کالجی که، البته و خودبخود، همانند مورد ذبیح، دروازه ی ورود وی به هورر شد. [25] یادآوری این نکته نیز ضروری است که، جز تنها در یکی دو مورد، استادان ایرانی در آمریکا، صرفنظر از مواضع سیاسی شان، حاضر به هیچ نوع همکاری با هورر نبوده اند، امری که دلایلش چون آفتاب نیمروز روشن است.

[1] نگارش این نوشته در 15 بهمن 1387 به پایان رسید، اما بخاطر دشواری هایی، از جمله بیماری، بازبینی آن معوق ماند.

[2] بنگرید به مجله ی فورن پالیسی (Foreign Policy)، شماره ژوئیه-اوت 2006؛ همچنین مقاله ی «تبعیدیان» (Exiles) به قلم (Connie Bruck) در نیویورکر (Yorker New) ششم مارس 2006، صص 11-12، که رابطه ی این شخص را همچون مشاور بوش و نیز تماس های وی با وزارت خارجه ی آمریکا (State Department)، و همچنین با شورای امنیت ملی آمریکا (National Security Council) بر ملا می کنند. در باره کوشش های این فرد در انستیتوی هوور (Hoover Institution) برای اجرای برنامه پروژه ی دموکراسی ایران (Iran Democracy Project) در هماهنگی با سخنرانی های بوش در مورد صدور «دموکراسی» به ایران، اقدامات و طرح پیشنهادی سناتور برآن بک (Brownback)، (Iran Democracy Act (S. 1082)) [بنگرید به مقاله ی <چوب دو سر گهی> تحت عنوان «Hopeful but skeptical» در :

(/http://www.iranian.com/ChoobDosarGohi/2004/May/Ebadi)

[در باره ی انستیتوی هوور و گردانندگان آن، بنگرید بعدالتحریر در همین نوشته.]

[3] (/emrooz.net/index.php?/politic/print/15353)- تأکید افزوده.

[4] (/http://thinkprogress.org/2006/04/22/bush-hoover-iran)

[5] “Funds for” in Iran Raise 'Civil Society' National Public Radio Concerns,” by M. Kelemen
;http://www.mediatransparency.org/recipientgrants.php?recipientID=157
(http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=10431144)

[6] (/emrooz.net/index.php?/politic/print/15353)- تأکید افزوده. او مشخص نمی کند چگونه می توان به حساب ها دست یافت.

جالب است که مک فال به دعوت خاتمی به ایران هم سفر کرد: «من در ماه اکتبر ۲۰۰۳ یک سفر دو هفته ای به ایران داشتم که از طرف دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه برگزار [برگذار] شد. یک بنیاد آلمانی شرکت کنندگان خارجی را به کنفرانس دعوت کرده بود. کنفرانس بخشی از گفتگوی تمدن ها بود که آقای خاتمی در آن زمان برای آن تلاش می کرد.»

[7] این دو تن از متخصصان مهم آمریکا برای تغییر رژیم در دیگر کشور ها هستند. هردو با «مخازن فکر» خصوصی و دولتی چون:

(Carnegie Endowment for International Peace) و (National Endowment for Democracy)

&http://www.carnegieendowment.org/experts/index.cfm?fa=expert_view) expert_id=19

;(http://en.wikipedia.org/wiki/National_Endowment_for_Democracy)

همکاری فعال دارند. مایکل مک فآل (http://en.wikipedia.org/wiki/Michael_McFaul) بر آن است که «رسالت وزارت خارجه [ی آمریکا] دیپلماسی بین حکومت هاست، نه ایجاد حکومت های جدید. [اما] رسالت پنتاگون بایستی این بماند که حکومت ها را نابود کند و توانایی مهیب آن بایستی به ارگان دیگری منتقل شود که منابعی را از آژانس بین المللی برای انکشاف (Agency for International Development)، وزارت خانه های خارجه، دارایی، تجارت، دادگستری، و نیرو در اختیار بگیرد.» به نظر او (Status Quo) وضعیت موجود دیگر نمی تواند گزینه ای برای آمریکا باشد. بنگرید به نظرات او:

McFaul, a <http://www.hoover.org/publications/digest/3050691.html>. Michael) s Iran 'Institute Russia scholar at Stanford University and co-director of Hoover the Russia Democracy Project] with Larry Diamond and Abbas Milani, leads .and Eurasia team for the Obama campaign .(<http://www.wallstreetsurvivor.com/CS/forums/t/21344.aspx>) (<http://www.hoover.org/research/iran/coordinators>)

عباس میلانی وردست ایرانی تبار چنین کسانی است، و باید از طریق چنین مناسباتی به «مقام منیع» مشاور بدنام ترین رئیس جمهور آمریکا، جورج د. بوش ارتقاء یافته باشد. (این تنها مجله ی معتبر سیاست خارجی آمریکا [Foreign Policy, July-August 2006] نیست که خبر رایزنی او برای بوش را گزارش کرده است. این هم گفتنی است که، بنابر گزارش یکی از شرکت کنندگان در کنفرانس هور، افتخار مأموریت «حاجب الدولگی» آن کنفرانس هم از آن «مورخ رسمی» و ستایشگر قوام السلطنه بود.

Washington,) .School of Advanced International Studies/John Hopkins Univ [8] (DC)

)http://hoder.com/weblog/archives/cat_regime_change.shtml) [9]

[10] گفتنی است که فرد شاکی از منوچهر صالحی، همان دستیار پیشین میلانی، چند سال پیش از سفرش به تهران، در تظاهرات جمعی از ایرانیان برای اعتراض به قتل های زنجیره ای در محل پارلمان اروپا شرکت جست، و بنابر استشهاد یکی از شرکت کنندگان، وی از محل پارلمان اروپا تلفنی با برنامه ی فارسی رادیو اسرائیل در باره ی برنامه ی اعتراض و قتل های زنجیره ای مصاحبه کرد!

[11] بنگرید به «کلاه مخملی و وظیفه‌ای خطیر»:

(<http://www.tarhino.com/archiv/No.99/Maghaleh2.htm>)

as a ,2006 ,9 The Iran Enterprise Institute (IEI) registered online November [12] the District (American) domestic non-profit corporation with the Government of .(of Columbia. (File No.: 263350

but inspiration The IEI is a “privately funded nonprofit drawing not just its name American Enterprise and moral support from leading figures associated with the American Prospect. Institute,” Laura Rozen wrote November 13, 2006, in The Department of State for The IEI “does have an application” in to the U.S is directed by a newly funding, Rozen added. ... “The Iran Enterprise Institute

championed by AEI arrived Iranian dissident whose cause has recently been Fakhravar, 31, fellow and former Pentagon advisor Richard Perle. Amir Abbas Washington in s notorious Evin prison before arriving in'served time in Iran intervention to .May [2006], with Perle's help. Fakhravar, who advocates U.S backing to lead an promote secular democracy in Iran, now seeks Washington's .Rozen wrote ”,organization that would unite Iranian student dissidents

corporate ,.Incorporation papers received last week by the Washington, D.C“ s 'Institute registration office indicate that among those on the Iran Enterprise of engineering initial board of director are Fakhravar; Bijan Karimi, a professor Angeles-based the Los ,at the University of New Haven; and Farzad Farahani party,” the half-brother of the U.S. leader of the exile Iranian political America, “which is Constitutional Party of Iran (CPI) in the United States of America, “which is .(closely tied with Fakhravar,” Rozen wrote (بنگرید به تارنمای):

(http://www.sourcewatch.org/index.php?title=Iran_Enterprise_Institute)

[13] The American Enterprise Institute)) یکی از مهم‌ترین و پرنفوذترین مؤسسات سیاست‌گذاری در آمریکا است که با سیاستمداران مرتبط با حزب جمهوری خواه و نومحافظه کار ارتباط گسترده‌ای دارد. ارگان رسمی این جریان انترپرایز آمریکا (American Enterprise) نام دارد. این سازمان از کمک‌های مالی بنیاد برادلی سود می‌جوید. ... دو متفکر و بنیانگذار این سازمان بیل کریستول و رابرت کسگان هستند. هدف از تأسیس این سازمان ایجاد اتحاد بین گروه‌های مختلف محافظه کار آمریکایی و بازیافت دوره رونالد ریگان بوده است. ... اعضای این سازمان، که همگی عضو حزب جمهوری خواه هستند، از کمک فکری و استراتژیک متفکران برجسته‌ای مثل فرنسیس فوکویاما و پال ولفوویتس بهره می‌برند. انتخاب جرج دبلیو بوش این سازمان را به رأس قدرت آمریکا نزدیک کرد و اعضای آن و انستیتو انترپرایز آمریکا در وزارت دفاع و وزارت خارجه مستقر شدند. شخصیت‌های عمده‌ای که حامی این تفکر بوده‌اند نظیر، جان نیگروپونته مسؤول امنیت ملی کشور، دونالد رامسفلد وزیر پیشین دفاع، و جان بولتون سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد، مقامات اصلی کشور را داشته اند، و تأثیر سرنوشت ساز ریچارد پرل بر وزارت دفاع هنوز ادامه دارد. ... شخصیت عمده ی دیگری که حامی این تفکر است دیک چنی معاون رئیس جمهور است.

)

http://en.wikipedia.org/wiki/American_Enterprise_Institute#Officers_and_truste (es

[14] در سال 2005 محسن سازگارا در انستیتوی واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک (Institute for Near East Policy Washington)، که یکی از مهم‌ترین <مخازن فکر> (Think tanks) نئو کنسرواتیو هاست، مشغول بود. مایکل لدین، همکار نزدیک پرل، و ولفوویتس، و لابی صهیونیست در واشنگتن و یکی از دلایان ایران گیت، در مورد پیشنهاد فراندمنی که وابستگان به سیاست بوش مطرح کرده بودند نوشت: «تنها انتخابات با معنا در ایران عبارت خواهد بود از یک فراندمن در مورد مشروعیت خود رژیم.» و سپس افزود: «یک فراندمن کشوری از سوی تعداد زیادی رهبران صاحب حیثیت [!] قابل ملاحظه‌ای، که بیشترشان در ایران هستند، پیشنهاد شده است. فهرست حامیان آن شامل یک نام کاملاً غیره منتظره، مؤسس سپاه پاسداران مخوف، یکی از اعضای اصلی تیم خمینی، محسن سازگارا است. این فهرست [همچنین] شامل فعالان و هواداران دمکراسی و برخی فقهای طراز اول [!] کشور می‌شود.» «February 07, 2005, “Faster, Please.”) در:

(<http://www.nationalreview.com/ledeen/ledeen200502070850.as>)

مایکل لیدین آن قدر جسارت به خرج می دهد که می گوید باید سخنگوی وزارت خارجه ی آمریکا را، که اخیراً اظهار داشته بود که «سیاست ما در ایران تغییر رژیم نیست»، در «اطاق ساکتی [سلول زندان!] گذاشت، [سخنرانی بوش پیرامون] وضعیت کشور را به دست او داد، و او را واداشت تا آن را صد بار بخواند، و سپس او را به مأموریتی به اردوگاه فلوجه اعزام کرد.» او از «دو نطق انقلابی» بوش در مورد ایران داد سخن می دهد و می گوید باید آن ها را «پیگیری کرد»! او که در کتابی که یک سال پس از انقلاب از او منتشر شد (Debacle. The American Failure in Iran) نهضت ملی تحت هدایت مصدق را «دیوانگی ملی» می نامید و مصدق را، به سبک کثیف ترین پروپاگاندیست های شرکت سابق نفت، «خان پیژامه پوش و نطق بلیغ با خلقیاتی آتشین» و مورد «حمایت حزب توده» معرفی می کرد (صص 9 و 13)، اکنون از «افتخار مردم ایران به سنت دیرینه ی حکومت بر خود» ایشان سخن می گوید تا سازگرای سپاه پاسداران را به عنوان یک دمکرات جایزند. بنگرید به تارنماهای (Website: www.hoover.org) و: (http://en.wikipedia.org/wiki/Hoover_Institution).

[15] رادیو فردا با بخشی از بودجه ی هفتاد و پنج میلیونی پیشنهادی وزیر خارجه ی بوش ک. رایس اداره می شود.

[16] این سخن پراکنی ها تنها به چنین عناصری محدود نمی شود. برخی دیگر که خود را به دروغ «مصدقی» می نمایانند نیز، برغم سابقه ی ننگین سیا علیه نهضت ملی به رهبری مصدق و با نادیده گرفتن خفه کردن دموکراسی در ایران توسط سازمانی که، به گفته ستفن کینزر (S. Kinzer)، پرزیدنت ترومن می هراسید که به اس اس (SS) دولت آمریکا بدل شود، در مدح دموکراسی و «اقدامات» خود برای تحقق آن با همان آن رادیو مداوماً مصاحبه می کنند. جا دارد که ملیون چنین کسانی را از میان خود طرد کنند تا دچار بقائی ها و مکی های تازه کاری نشوند.

[17] بنگرید به:

http://www.sourcewatch.org/index.php?title=Hoover_Institution#Funding
(www.sourcewatch.org/index.php?title=Hoover_Institution#Funding)

[18] برای کمک های دریافتی هوور از شرکت های بزرگ امپریالیستی، بنگرید به

(http://www.sourcewatch.org/index.php?title=Hoover_Institution)

(<http://www.exxonsecrets.org/html/orgfactsheet.php?id=43>)

(<http://www.mediatransparency.org/recipientgrants.php?recipientID=157>)

و نیز اظهاریه ی مؤسسه هوور (Institution Hoover) که خود اعلام داشته است که چه شرکت های استعماری به بودجه ی آن کمک های مالی سخاوتمندانه کرده اند:

(http://en.wikipedia.org/wiki/Hoover_Institution#Funding)

[19] شگفت انگیز است که همان کسی که از منوچهر صالحی بخاطر «اتهامات سیاسی» به دادگاه برلن شکایت برده است در برابر اتهامات صریح و روشن مزارعی سکوت کرده است. مزارعی در

مقاله ای تحت عنوان «وقایعی که در ابوغریب اتفاق افتاده»، [فرهنگ توسعه، 1387/9/24 (http://domaa.info/?p=609)] می نویسد: «کسانی که تحت نام "آکادمیسین"، "محقق" و اسم های گوناگون همچون آقای عباس میلانی و حمید شوکت و غیره که در مؤسسه "هوور" و سایر مؤسسات وابسته به سی آی ا به تحریف تاریخ مشغولند [تأکید افزوده] در برابر همه این جنایات آمریکا [در عراق] مهر سکوت بر لب زده و خفقان گرفته اند» - اتهاماتی که، نه تنها در تارنمای خود مزارعی منتشر شده، بلکه در برخی تارنماهای دیگر نیز انعکاس یافته است. آیا این شیوه ی یک بام دو هوا: آن شکایت و این سکوت (!) حاکی از دشمنی دیرینه و انتقامجویی «متهم» با مبارزانی نیست که سابقه ی چپ-ملی دارند و بهتر از هر کسی می توانند مائوئیست های نادم را تحلیل و رسوا کنند؟ اهل فن با بی صبری در انتظار واکنش متهم نسبت به اتهامات مزارعی به وی و کارفرمای سابق اش در مؤسسه ی هوور هستند.

[20] دو شاهکار آخر این فساد فراگیر در انتصاب صاحب یک ورق خریداری شده به نام «دکتر از دانشگاه آکسفورد» و انتصاب صاحب میلیاردها ثروت بادآورده طی سی سال اخیر به سمت وزارت تجلی یافته است.

[21] (http://en.wikipedia.org/wiki/National_Endowment_for_Democracy)

(http://www.ned.org/dbtw-wpd/textbase/projects-search.htm).

[22] the Report Hoover Institution STAFF, This list was published as part of Allison ,2004. RESEARCH STAFF, Research Assistants, were, among others ,Asher, Devora Davis, Monica Huang, Na Liu, Anju P. Sahay, Hamid Shokat .Nicole Topham, Leilei Xu

(http://www.hoover.org/about/report/3231226.html)

[23] http://www.shokat.com/articles.html

[24] S. Zabih, The Communist Movement in Iran, Standford, 1966. ترجمه ی فارسی آن به فارسی نیز نشر یافته است.

[25] Dame College s college of California; Milani at Notre'Zabih at Saint Mary